

وروی او را آنرا سی برسد شیخ را از آن سوال کردند گفت کسی که بر درگاه
 او آب روی ریخته بود آنش روی وی نتواند سوختن از وی آوردند که گفته هر چند
 که پیش خاک من بگذرانند مغفور بود و حکم این بشارت اهل طوس چنانها را
 و آن آوردندی و زمانی بلاشتندی انکاه بزیدندی **شیخ ابوالفضل بن**
حسن رحیمی نام وی محمد بن الحسن است وی سرید او بصره سراج است و شیخ
 و پیر شیخ ابو سعید ابوالخیر هر گاه شیخ ابو سعید را بفض بودی قدرتک
 پیر ابوالفضل کردی خواهه ابوطاهر فرزند شیخ ابو سعید گوید که روزی شیخ
 ما را قبض رسید در میان مجلس گردان شد و همه جمع گردان شدند گفتند
 هر گاه ما را قبض بودی روی سوی خاک پیر ابوالفضل کردی بیسبب بدلتند
 ستودیز تر کشید در وقت بر نشست و چنان خواب با وی رفتند چون بصره رسیدند
 شیخ متبسط گشت و وقت را صفت بدل شد زویشان بغرمه و فریاد برآمدند
 و شیخ را از هر معنی سخن میرفت چون بر خورش رسیدند از راه بسرخاک پیر شدند
 و از خوال این بخت در خواست **شعر** معدن شادای استلایین معدن خود و گره
 قبله ما روی با بقیله هر کس حرمه **و** شیخ را در سنت گرفته بودند و کرد آن
 خاک طواف می کرد و بغرمه میزد و در زویشان سر و پا برهنه در خاک می غلطیدند
 چون آبی پدید آمد شیخ گفتان روزی آن بخی سانید که به تلبین روزنه بنیدند
 بعد از آن هر سیدی که اندیشه حج بودی و شیخ وی را بسرخاک پیر ابوالفضل

منوی ظاهر را که این درجه
 حکام واقع شده

فرستاری و گفتی آن خاک را در این وقت با ریزد آن خاک طواف کن با مقبول
 حاصل شود صاحب کتاب کشف المحجوب بزیرک دانام میزد و میگوید پس خندان
 وی شنیدند که گفت گوید بود و میخالی رفتن بود و مطلب ترک تو را برای که
 پیله و بزدرختی شده بود مگر مگر مگر و شاخها می آن درخت میزد و شیخ
 ابوالفضل بران گوی گذشت و مراد بدید هیچ شک نکرده مگر از خود غایت
 بود بر حکم انبساط سر بر آورد و گفت با رخدا یا اکتسای بدیش است که مراد آنی
 نداده که موی خود ترا بشتر یا دوستان خود چنین کنند گفت در حال همای
 و اعصاب و اصول درختان در زمین دیده انکاه گفت عجب کاری که کشا پیش روی
 با تو سخن نقران گفت و هم صاحب کشف المحجوب گوید که روزی گفتن آن
 ابوالفضل حسن آمد و پیرا دید جزوی اندودست گفت یا ابوالفضل الله تریزد
 چه میخواهی گفت همان که تواند ز ترک آن گفت پس آن خلاف چرمانت گفت خلا
 نومی بچی که از من می پرسد که چه میخواهی از منستی هشتبار شو و از هوشیار
 پیدا کرد تا خالص جزود و بدانی که من و تو چه مطلبیم شیخ ابوالفضل حسن
 سرخنی وقتی از هواد آمد و بر درخت نشست بگریان دید شیخ ابوالفضل
 چه می کنی این ترا می باید گفت می باید گفت از آن پایی که می باید یعنی که من
 نکرده ام شیخ ابو سعید گوید قدس الله تعالی سره که پیر ابوالفضل در میکا رفت
 گفتن را آنها گفتن ترا که در فکین جوات نداد گفتند بعد از آن که در دستان بر او پند

یعنی باستی مخالفت نبودی و طریق بودی
 یعنی صاحب بصیرت شود و بدانکه مطلب را
 از طرق متعدد تران طلبیدم